

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

برگزیده کتاب

مصطفی

(زندگینامه و خاطراتی از سر لشکر شهید حجت الاسلام مصطفی ردانی پور)

نویسندگان:

گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی

برگزیده نویسی:

اسماعیل داستانی بنیسی

بسم الله الرحمن الرحيم

این متن، برگزیده کتاب «مصطفی: زندگینامه و خاطراتی از سرلشکر شهید حجت‌الاسلام مصطفی ردّانی‌پور» (گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی، چاپ هشتم، تهران، انتشارات شهید ابراهیم هادی، سال ۱۳۹۷) است. بنده این کتاب را در روز یک‌شنبه، ۱۳۹۸/۲/۸، خریدم و در روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه، ۱۷ و ۱۸/۲/۱۳۹۸، خواندم و برگزیده‌اش را نوشتم. برگزیده‌نویسی و انتشار این اثر را به روح حاج آقا ردّانی‌پور و روح مطهر محبوبه ایشان، حضرت فاطمه زهرا - سلام الله تعالی علیه - هدیه می‌کنم.

۱. نوحه خوانی [بود] که قبل از همه برای خودش می‌خواند.^۱

۲. عاشق گمنامی بود.^۲

۳. برادر ایشان: «خانواده ما از همان درآمد اندک، مجلس روضه سالار شهیدان را هر هفته، روزهای شنبه برپا می‌کرد.»^۳

۴. گفت: «می‌خواهم هر سه‌شنبه با پای پیاده به جمکران بروم.» [و

۱. ص ۹.

۲. ص ۱۰ و ۱۲.

۳. ص ۱۵.

پس از آن، این کار را انجام می داد. ...

هر کجا که بود، آن جا را جمکران می کرد. توّسل به امام زمان (عج) را هیچ گاه ترک نمی کرد. ...

هر چه داشت، نتیجه ارتباط معنوی با امام زمان (عج) بود.^۱

۵. رسیدم به محلّ سپاه یاسوج. از بچه ها محلّ اتاق آقا مصطفی را سؤال کردم. یکی از بچه های سپاه، اتاق را نشان داد و گفت: «... از ساعت ۱۱ تا ۱۲، کسی را قبول نمی کند. ...»

... در زدم. پرسید: «کیه؟» گفتم: «مصطفی! منم؛ مرتضی آقا تهرانی.» آمد در را باز کرد. با خوشرویی از من استقبال نمود. چشمانش از گریه باد کرده بود. روبه قبله، سجاده ای انداخته و مشغول تهجد و ...

کمی که صحبت کردیم، اشاره کردم به سجاده و گفتم: «این موقع روز چیه این جا؟» مکشی کرد و گفت: «این ساعت در شبانه روز را گذاشتم برای خودم؛ باید خلوتی با خدا داشته باشم.»

خیره شدم به چهره اش. با حسرت به او نگاه کردم.^۲

۶. [در] دیدار [فرماندهان] با حضرت آیت الله بهجت، ... مصطفی از کارهای صدام برای آقا گفت.

۱. ص ۳۳.

۲. ص ۴۷ و ۴۸.

- حضرت آقای بهجت پس از شنیدن صحبت ایشان فرمودند: «هر کدام از ما، یک صدام در درون خود داریم. مواظب باشید از او غافل نشویم.»^۱
۷. علامه مصباح خم شد و دست مصطفی را بوسید.^۲
۸. آیت الله بهاء الدینی...: «آقا جان! شما اگر به یک گربه اذیت کردید، شما هم صدام هستید. شما هم ریگان هستید؛ چون نمی توانید بیش از این اذیت کنید.»^۳
۹. مصطفی شب های جمعه، ابتدا این دعای معروف را می خواند: «یا دائم الفضل علی البریة، یا باسط الیدین بالعطیة، یا صاحب المواهب السنیة، صلّ علی محمد و آله خیر الوری سچیة، و اغفر لنا یا ذا العلی فی هذه العشیة.»؛ بعد می گفت: «می دونید این دعا چقدر ثواب دارد؟ از ائمه ما روایت شده: "هر کس شب جمعه ده مرتبه، این دعا را بخواند، در نامه عمل او هزار هزار حسنه نوشته شود [و] هزار هزار گناه او پاک می شود [و] درجه او در بهشت، هزار هزار درجه بالا می رود. خداوند می فرماید: من خدای نیستم اگر او نیامرزم."»^۴
۱۰. مصطفی با همان آداب همیشگی، آماده [ی نماز] شد: رو به قبله کرد و اشک ریزان گفت: «یا محسن! قد اتاک المسیء. انت المحسن، و

۱. ص ۹۵ و ۹۶.

۲. ص ۹۶.

۳. ص ۹۷.

۴. ص ۱۰۲ و ۱۰۳.

انا المسیء، بعد، دست بر سینه نهاد و به... حضرت زهرا علیها السلام سلام داد و مشغول نماز شد.^۱

۱۱. [آقا مصطفی]: «بدانید که امر به معروف و نهی از منکر، جهاد اکبر است. ... حضرت علی علیه السلام در کلمات قصار "نهج البلاغه" می فرمایند: "تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا، در برابر امر به معروف و نهی از منکر، همچون آب دهان در برابر دریای پهناور است."»

۱۲. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خداوند، مؤمن ناتوان را که دین ندارد، دشمن می داند.» اصحاب پرسیدند: «مؤمن بی دین کیست؟» و ایشان فرمودند: «کسی که نهی از منکر نمی کند.»^۲

۱۳. در مسیر سفر مشهد بودیم. راننده، نوار ترانه گذاشت. صدای نوار هم زیاد بود. مصطفی از جا بلند شد و طبق وظیفه دینی تذکر داد؛ اما راننده توجهی نکرد؛ اما مصطفی بی کار نماند. از روش های مختلف استفاده کرد تا راننده به اشتباه خود پی ببرد. بالاخره موفق شد.

جالب است که این ماجرا قبل از انقلاب رخ داد؛ زمانی که او یک نوجوان بود!^۳

۱۴. خستگی را احساس نمی کرد. همیشه مشغول کار بود.^۴

۱. ص ۱۰۹.

۲. محاسن، ج ۱، ص ۳۱۱؛ برگرفته از: ص ۱۱۰.

۳. ص ۱۱۱.

۴. ص ۱۱۲.

۱۵. کلید حل مشکلات را اهمّیت [دادن] به نماز معرّفی می‌کرد.^۱
۱۶. صدای انفجار از دور و نزدیک می‌آمد. با خودم گفتم کاش نماز، زودتر تمام شود. اگر یک خمپاره بیاد این جا،؟! اما مصطفی طبق معمول، آرام و مطمئن به همه، عطر زد، محاسن خود را شانه کرد،... دست به سینه نهاد و گفت: «السلام علیک یا مولاتی؛ یا فاطمة الزّهراء!» و بعد، نماز را شروع کرد.^۲
۱۷. سه نفر بیش تر نبودیم؛ اما... انگار برای یک جمع چند هزار نفره صحبت می‌کند. برای او تعداد فرق نمی‌کرد. انجام وظیفه، مهم بود.^۳
۱۸. می‌گفت: «پیامبر فرموده: "بر شما باد نماز شب؛ حتی اگر یک رکعت باشد؛ زیرا انسان را از گناه باز می‌دارد، خشم پروردگار را خاموش می‌کند و سوزش آتش را در قیامت دفع می‌کند."»^۴
۱۹. با همه «به گرمی» سلام می‌کرد و دست می‌داد.^۵
۲۰. دو روز قبل از شهادت... نوشته بود: «... تنهاراه رسیدن به سعادت، ترک محرّمات و انجام واجبات است. راه قرب به خدا، همین است و بس.

۱. ص ۱۲۷.

۲. ص ۱۲۷ و ۱۲۸.

۳. ص ۱۲۸.

۴. کنز العمال، ج ۷، ص ۷۹۱.

۵. ص ۱۲۹.

۶. ص ۱۳۸.

دست یکدیگر را بگیرید و راه شهدا را که همان راه رسیدن به خدای متعال است، ادامه دهید.^۱

۲۱. [آقامصطفی:] «هر وقت که به خودمون متکی بودیم، از طرحمون اطمینان داشتیم، از تجهیزا تمون، پشتیبانی مون و... همون جا ضربه خوردیم؛ ولی... وقتی همه مون نشستیم، گردن ها را کج کردیم و گفتیم: "ما نمی دونیم. نمی شه." و ابراز عجز و ناتوانی کردیم، [خدا مشکل رو حل کرد].^۲...

خدا، خودش، فرموده: ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾.^۳...

در قیامت عده ای رو همین طور می برند تو بهشت. سؤال می کنند که آیا این ها انبیا هستند؟ می گن: "نه." سؤال می کنند: "اولیا هستند؟" می گن: "نه." سؤال می کنند: "شهدا هستن؟" می گن: "نه." می گند: "پس این ها چه کسانی هستند که همین طوری می برندشون بهشت؟" می گند: "... این ها کسانی هستند که در راه خدا، برای خدا همدیگر را دوست می داشتند."... اگر شما بخواهید کار بکنید...، باید با محبت باشد، با اخوت باشد، با صمیمیت باشد، با رفاقت باشد و...^۴»

۱. ص ۱۹۱.

۲. ص ۱۹۵.

۳. ص ۱۹۶.

۴. ص ۱۹۸.